



سردار شهید مهدی باکری فرمانده لشکر خط شکن ۳۱ عاشورا در حال ارزیابی منطقه عملیاتی جزایر مجنون\_ عملیات خیبر

## مروری بر نحوه شکل گیری لشکر خط شکن ۳۱ عاشورا

# سلحشور و سرفراز مثل آذر

اسماعیل علوی  
دبیر گروه یادآوری

دفاع مقدس ۸ ساله علاوه بر رفع اشغال خاک میهن مان از لوث وجود دشمن متجاوز و نقش برآب کردن نقشه‌های شوم بعثیان، همچنین حفظ تمامیت ارضی کشور در سایه اراده ملی در شرایط نابرابر، به یک ذهنیت تاریخی نیز پاسخ در خوری داده و نشان داد دلمشغولی‌های گریز از مرکز در میان اقوام ایرانی موضوعیت نداشته و ندارد. سوژه‌ای که هنوز عده‌ای بر نگرانی‌های آن تأکید داشته و در قضایوتی عجولانه به رفتار جمعی بسیار اندک و آلت دست اشاره دارند. حال آنکه عنصر ایرانی‌سازی چه ترک، چه کرد و چه سایر اقوام جای گرفته در جغرافیای این مرزوبوم در مقطع تاریخی جنگ تحمیلی به‌وضوح خلاف فرضیات مطرح شده از سوی این عده عمل کرده و بر این گونه نگرانی‌ها خط بطلان کشیده است. با تحمیل جنگ در اوایل پسین روز تابستان ۱۳۵۹ همه نگاه‌ها متوجه خوزستان بود، زیرا ارتش متجاوز یعنی با استعدادی چند برابر توان پدافندی کشور و به قصد تصرف خوزستان در هفته‌های اول جنگ، تانک‌هایش را روانه شهرها و روستاهای این استان نمود. براساس داده‌های آماری و منطق نظامی، خوزستان می باید طبق برنامه دیکتاتور بغداد در همان روزهای اول هجوم گسترده ارتش عراق، سقوط می کرد و صدام به رویاهای خود جامه عمل می پوشاند. اما سبل نیروهای داوطلب و خودجوش از سراسر کشور به خوزستان و سایر مناطق جنگی، خواب شوم صدام را بر آشفست و او را در قدم اول متوجه خط بزرگ خود نمود. از جمله مدافعان شهرهای خوزستان در روزهای اول جنگ، دلیر مردان آذری بودند که با امکانات شخصی و هموار کردن مشقت سفر بر خود، خودشان را به خوزستان رساندند و در صف مدافعان میهن قرار گرفتند. براساس اسناد تاریخی علاوه بر سفر انفرادی از نقاط مختلف آذربایجان و مناطق ترک نشین کشور در همان یکی دو روز اول جنگ، حداقل ۲۰ گروه از آذربایجان شرقی و غربی به خوزستان سفر کرده و داوطلبانه به مصاف دشمن شتافته اند که حکایت از روحیه همبود ملی در هوطنان آذری زبان مان دارد. این اهتمام در جریان جنگ تبدیل به یگان‌های متشکل از غیور مردان آذری و نقش آفرینی بسیار ارزشمند و تاریخی شد.

#### ■ سابقه تشکیل لشکر ۳۱ عاشورا

به دنبال تأسیس سپاه پاسداران در دوم اردیبهشت ۱۳۵۸ و پس از طی مراحل شکل گیری و توسعه سازمانی این نهاد برآمده از دل انقلاب اسلامی، سپاه به ۱۱ منطقه کشوری تقسیم شد که منطقه شمال غرب کشور شامل آذربایجان غربی و

آذربایجان شرقی و استان بعدی اردبیل با عنوان سپاه منطقه ۵ در اواسط سال ۱۳۵۹

به مرکزیت تبریز شکل گرفت. حوزه تحت پوشش منطقه ۵ به مناطق آذری زبان این استان‌ها محدود نبود بلکه شهرهای کردنشین استان آذربایجان غربی را هم تحت پوشش داشت، در نتیجه تأمین امنیت این شهرها را هم عهده دار بود. با اشغال پادگان مهاباد در روزهای پس از پیروزی انقلاب، به‌دست افراد ماجراجو که از طریق گروه‌های سیاسی با ایجاد ناامنی و آشوب به‌دنبال سهم خواهی از انقلاب بودند آتش جنگ داخلی شعله ور شد و گروه‌های سیاسی به‌نام مردم به ناامنی‌های گسترده‌ای دامن زدند. در چنین شرایطی جوانان غیور آذربایجان با غیرت و حمیت ملی پا به میدان ایثار و جانبازی نهاده و با تقدیم جان‌های پاک خود بتدریج امنیت را به اهالی شهرها و روستاهای کوردنشین آذربایجان غربی بازگرداندند و در این راه حماسه‌ها آفریدند.

با آغاز جنگ و حمله سراسری رژیم بعث عراق و در نتیجه پیشروی نیروهای متجاوز دشمن به عمق خاک کشورمان، شهرهای استان خوزستان در معرض سقوط و اشغال قرار گرفتند. استراتژی عراق هجوم غافلگیرانه و تسخیر سریع اهواز مرکز استان خوزستان بود. لازمه این کار نیز اشغال تمامی شهرهای سر راه بود، اما مقاومت جانانه مردم در کنار نیروهای نظامی مانع تحقق چنین چیزی شد. در نتیجه نیروهای جلودار ارتش عراق در نزدیکی اهواز زمینگیر شدند

استقرار حداقلص سوسنگرد – مالکیه. گروه مهدی باکری به‌همراه ۲۵ نفر دیگر مستقر در آبادان. گروه عین‌الله تقوی به‌همراه ۴۴ نفر دیگر در ایستگاه ۷ آبادان. گروه کاظم جعفرزاده به استعداد ۷۰ نفر به‌کار گرفته شده در آبادان. گروه عظیم زنده دل به همراه ۳۵ نفر محل مأموریت سوسنگرد، گروه رضا خیری به استعداد ۶۰ نفر محل تحت پوشش اندیمشک. گروه اصغر زاهدی به‌همراه ۳۴ نفر دیگر، محل استقرار حمیدیه. گروه اسماعیل جبارزاده به‌همراه ۱۶ نفر دیگر مستقر در دزفول. گروه حسینیان به‌همراه ۱۲ نفر محل مأموریت ارتفاعات میمک. گروه وکیل قلی‌زاده به‌همراه ۴۰ نفر اعزام به ایلام. گروه عباس آرمان به‌همراه ۶۰ نفر دیگر، محل حضور آبادان. گروه فرهودی به‌همراه ۴۰ نفر محل مأموریت سوسنگرد. گروه غریبانی به‌همراه ۵۰ نفر دیگر مستقر در اهواز. گروه جعفر خراسانی به‌همراه ۲۰ نفر مستقر در اهواز. گروه جواد صبور به‌همراه ۲۰ نفر مستقر در اهواز. گروه طاهر عصابی به‌همراه ۱۰ نفر اعزام به آبادان. گروه یونس اسماعیل زاده به‌همراه ۳۰ نفر دیگر محل مأموریت سوسنگرد و گروه بیوک فیاض به استعداد ۳۰۰ نفر که به ایلام اعزام و در آنجا به پاسداری از خاک میهن پرداختند. علاوه بر این گروه‌های رزمی، نیروهای امداد رسان و مشغول کار و تلاش و مجاهدت شدند.

#### ■ محاصره سوسنگرد

سوسنگرد یک بار در همان روزهای اول جنگ اشغال اما به‌همت مدافعان از تصرف اشغالگران خارج شده بود، اما سوسنگرد به‌دلیل اهمیت سوق الجیشی چیزی نبود که ارتش متجاوز دشمن از آن صرف‌نظر کند به‌همین دلیل برای دومین بار نیروهای بیشتری برای تصرف این شهر هجوم آورد و توانست شهر را در محاصره نعل اسبی قرار دهد. بنابراین وضعیت سوسنگرد بسیار نگران کننده شد، ضمن اینکه تعداد مدافعان شهر از ۱۰۰ نفر تجاوز نمی کرد. علی تجلایی فرمانده گروه مدافعانی که بلافاصله از تبریز خود را به منطقه رسانده بودند در این شهر حضور دارد و در این جنگ حماسه‌ای عاشورایی ایجاد می کند. وی ابتدا نفرات راکنده در سطح شهر سوسنگرد را در یک‌جا جمع کرده و خطاب به آنان می‌گوید: «آیا حاضرید امشب بهشت را بخریم؟» سخن نافذ تجلایی آنچنان بر جان غیور مردان آذربایجانی می‌نشیند که آنان را آماده مقاومت تا پای جان می‌کند. او به‌دلیل قلت نیرو، شیوه جنگ پارتیزانی را برمی‌گزیند و با آرایش نیروها باوجود حجم آتش بسیار شدید که از سه طرف بر سرشان می‌بارید درحالی که نیروهای پیاده دشمن در پناه تانک در حال پیشروی بودند و محاصره شهر کامل و نیروهای عراقی موفق به نفوذ در شهر شده بودند جنگی عاشورایی را رقم می‌زند. جنگی که در نامگذاری لشکراستان‌های آذری نشین به لشکر عاشورا بر گرفته‌برای تأمین امکانات یگان‌های رزم، استان‌ها را

رسیدن کمک سوسنگرد از محاصره نجات یافته و از دسترس دشمن دور می‌ماند. در این عملیات حدود ۸۰ نفر از مدافعان به شهادت رسیدند که تانک عراقی‌ها از روی پیکر تعدادی از آنان عبور کرده و صحنه‌های رقت‌آوری را به‌وجود آورده بودو نشانگر

#### ■ تشکیل تیپ عاشورا

در شهریور ۱۳۶۰ همزمان با اولین سالگرد دفاع مقدس، روند تغییرات اساسی در مدیریت جنگ ایجاد شد. این تغییرات زمینه مناسبی برای همکاری ارتش و سپاه محسوب می‌شد. پیرو این تصمیم، گروهی از رزمندگان آذربایجانی مأموریت یافتند تا عملیات ایذایی حد فاصل روستای سویدانی و سوسنگرد، بخشی از نیروهای ارتش عراق را درگیر سازند تا عملیات شکست حصر آبادان بهتر انجام پذیرد. پس از شکست حصر آبادان و همزمان با تصویب سلسله طرح‌های عملیاتی کربلا با فرماندهی مشترک سپاه و ارتش در شورای عالی دفاع در جبهه دشمن هم تغییراتی به‌وجود آمد و سرفرماندهی ارتش بعث عراق چارت جدیدی را برای ارتش این کشور طراحی کرد. براین اساس گروه حطین یا همان سپاه چهارم عراق به فرماندهی سرلشکر زرهی ستاد هشام صباح فخری ایجاد شد و کنترل عملیاتی – پدافندی محورهای شمال خوزستان به آن سپرده شد. همزمان با این رویکرد در جبهه خودی هم تغییراتی در سازمان رزم سپاه ایجاد شد و برخلاف عرف رایج در ارتش‌های جهان که تیپ و لشکرها در عقبه شکل می‌گیرند فرماندهان سپاه با بهره‌گیری از توانمندی‌های ایجاد شده در جبهه‌های مختلف، تیپ‌های رزمی را در خطوط مقدم نبرد شکل دادند. یکی از آن یگان‌ها تیپ عاشورا (مشکل از نیروهای سپاهی و بسیجی از استان‌های آذربایجان غربی و شرقی بود. پس از تشکیل تیپ ۱ عاشورا که عمده نیروهایش آذری بودند، تیپ اولین مأموریت آفندی خود را در عملیات طریق القدس بخوبی انجام داد. در عملیات فتح‌المبین هم چند گردان از تیپ ۱ عاشورا مأموریت حساس، یعنی نفوذ به عقبه دشمن و تصرف پشت ارتفاعات میشداغ از طریق آفندی دلچیان را پذیرفت و بخوبی انجام داد. علاوه برآن در محور عملیاتی پل نادری به طرف امامزاده عباس و ارتفاعات تیشه کن و جاده اندیمشک به طرف دهلران در عملیات فتح‌المبین شرکت نمود.

تیپ ۱ عاشورا که بعدها به لشکر ۳۱ عاشورا ارتقا یافت، در آن مقطع در عملیات‌های طریق‌القدس/ مطلع‌الفجر/ محمد رسول الله/ مولای متقیان (چابه‌)) فتح‌المبین/ بیت‌المقدس/ رمضان/ مسلم‌بن عقیل شرکت داشت.

#### ■ اختصاص تیپ به آذربایجان

پس از پایان عملیات بیت‌المقدس و ضرورت ادامه استراتژی تنبیه متجاوز فرماندهان سپاه تصمیم گرفتند برای تأمین امکانات یگان‌های رزم، استان‌ها را

■ دوشنبه ۱ دی ۱۳۹۹  
■ سال بیست‌وششم  
■ شماره ۷۵۲۲

درگیر پشتیبانی تیپ‌های تشکیل شده کنند. بر همین اساس تیپ ۱ عاشورا که حدود ۷۰ درصد نیروهایش را آذربایجانی‌ها تشکیل می‌دادند به‌دلیل رشادت‌ها و حماسه آفرینی‌های نیروهای آذری در دفاع از سوسنگرد و شکستن حصر آبادان و دیگر مناطق در اواخر اردیبهشت ۱۳۶۱ به استان آذربایجان شرقی تحویل داده شد و سردار مهدی باکری که در عملیات‌های فتح‌المبین و بیت‌المقدس جانشین احمد کاظمی در تیپ ۸ نجف‌اشرف بود و در آن جایگاه خوش درخشیده بود به فرماندهی تیپ برگزیده شد. این تیپ در ابتدا شامل ۷ گردان رزمی و واحدهای ستادی و پشتیبانی بود. مدرسه شهید براتی واقع در میدان راه‌آهن اهواز مقر اصلی تیپ انتخاب شد و مدارس شهید صدوقی، پرسنتو و شهید مظهری نیز مقر گردان‌های تیپ در نظر گرفته شد. همچنین گام اجرای مأموریت از اردوگاه‌های پشت ایستگاه حسینیه در محور زید در ۷۵ کیلومتری جاده اهواز – خرمشهر به‌عنوان مقرهای این یگان بهره‌برداری می‌شد.

#### ■ ارتقای تیپ به لشکر

پس از عملیات مسلم بن عقیل به تیپ ۱ عاشورا مأموریت داده شد تا با استقرار در محور دهلران آماده شرکت در عملیات محرم شود. اما پس از یک ماه این مأموریت لغو شد و برابر ابلاغ، تیپ موظف شد ضمن ارتقای سازمان از تیپ به لشکر در محور فکه استقرار یافته و در قالب لشکر در عملیات آتی وارد عمل شود. لشکر ۳۱ عاشورا همواره یکی از یگان‌های خط شکن سپاه پاسداران در عملیات‌های آفندی بوده است. این لشکر تا سال ۶۲ ضمن اجرای مأموریت‌های پدافندی در

### خبر هجوم سراسری ارتش

#### بعثی چیزی نبود که کسی

#### بتواند نسبت به آن بی تفاوت

#### باشد. از این رو علاوه بر افرادی

#### که به‌صورت انفرادی خود را

#### به مناطق مختلف خوزستان

#### رسانده بودند حضور جمعی و

#### گروهی آنان نیز چشمگیر بود.

### نخستین گروه از رزمندگان آذری

#### با محوریت نادر برپور به‌همراه

#### ۸۰ نفر دیگر از تبریز در هفته اول

#### جنگ خود را به منطقه رسانده

#### و پس از هماهنگی با فرماندهان،

#### در محور فاریات مستقر و مانع

#### پیشروی دشمن شدند

عملیات‌های والفجر ۱، ۴ و خیبر نقش مؤثری در این عملیات‌ها ایفا نمود. پس از حصول نتیجه در عملیات خیبر و تثبیت خطوط رزمندگان در جزایر فرمانده از اسفند ۶۲ رزمندگان استان زنجان به استثنای نیروهای شهرستان قزوین از اوایل سال ۶۳ از لشکر ۱۷ علی‌بن ابیطالب منفک و در سازمان لشکر ۳۱ عاشورا قرار گرفتند. لشکراشورا در عملیات بدر فرمانده دلاور خود مهدی باکری را از دست داد همچنین تعداد زیادی از فرماندهان گردان‌ها، سسولان واحدها و رزمندگان با تجربه این لشکر به شهادت رسیدند. بعداز عملیات بدر (۱۳۶۴) رزمندگان قزوینی نیز به لشکر عاشورا پیوستند. رزمندگان لشکر عاشورا با عبور از ارنود به‌عنوان یکی از یگان‌های خط شکن قرارگاه کربلا در عملیات والفجر ۱ حماسه ساز شدند. نیروهای قزوین پس از عملیات والفجر ۱ بار دیگر از لشکر ۳۱ جدا شده و به لشکر سیدالشهدا پیوستند. لشکر ۳۱ عاشورا مأموریت‌های خطیری را در نبردهای حساس، یعنی نفوذ به عقبه دشمن و تصرف پشت ارتفاعات میشداغ از طریق آفندی دلچیان را پذیرفت و بخوبی انجام داد. رسانید و به‌عنوان لشکر خط شکن نائل آمد.

#### ■ تحولات سازمانی تیپ

در سال ۶۶ با ایجاد تغییر در سازمان سپاه پاسداران، سپاه آذربایجان شرقی و لشکر ۳۱ درهم ادغام شدند و سپاه ششمی باقرالعلوم به فرماندهی علی شمشیری تشکیل شد و تیپ‌های ۲۱ امام زمان تبریز، ۲۶ انصارالمهدی زنجان، حضرت عباس اردبیل، صاحب‌الامر قزوین در سازمان رزم آن قرار گرفتند. لشکر ۳۱ عاشورا از زمان شکل گیری تا پایان جنگ ۲۷۱۸ شهید، ۸۷۷۳ مجروح، ۵۱ اسیر و ۱۴۰۱ مفقودالاثر داده است.

**\* برای تهیه این مطلب از منابع مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس استفاده شده است**

#### شرح عملیات نصر ۴

به روایت یکی از بسیجیان لشکر ۱۴ امام حسین (ع)

### معصومیت گم شده بسیجیان

من علیرضا طبایخان، اولین بار اوایل سال ۶۰ در ۱۴ سالگی از اصفهان به جبهه اعزام شدم. قبل از اعزام به منطقه یک دوره آموزشی گذراندم. اما هنگام اعزام یکی از فرماندهان سپاهی من را به همراه ۱۰ نفر دیگر از اتوبوس پایین کشید. به دلیل اینکه خیلی کم سن و سال و کوچک بودیم، هرچه گریه کردم قایده‌ای نداشت و اتوبوس رفت. می‌گفت وقت برای خدمت به اسلام بسیار است و نگذاشت همراه بقیه برویم. اما من دست از تلاش نکشیدم تا آنکه نظر فرماندهان را جلب کردم. اولین بار ما را به کردستان بردند برای تأمین راه‌ها. آن زمان در کردستان وضعیت به گونه‌ای بود که جاده‌ها ۴ بعدازظهر به بعد از طرف گروه‌های کومله و دموکرات کمین گذاشته می‌شد و ناامن بود. تا سال ۶۲ کردستان بودم. در این سال یکی از فرماندهان لشکر امام حسین (ع) به کردستان آمد و گفت شما دیگه دیت را به



کردستان ادا کردی بیا برو جنوب و به این ترتیب سال ۶۲ اولین بار به لشکر امام حسین (ع) رفتم و تا دو ماه بعد از اینکه جنگ تمام شد، جنوب بودم. در این مدت در ۱۷ عملیات حضور داشتم که ان شاءالله خدا قبول کند. در یکی دو عملیات هم مجروح شدم که یادگارهایش را همراه دارم. بزرگترین عملیات این سال‌ها عملیات کربلای ۵ بود. این عملیات اوج و قله عملیات‌ها بود، یعنی از این عملیات مهم‌تر نداشتیم. وقتی عملیات کربلای ۵ در سال ۶۵ تمام شد، یگان‌های لشکر امام حسین (ع) را آوردند کردستان، ما نمی دانستیم برای چه؟ چون ما فرمانبر بودیم، فرمانده که نبودیم. لابد می دانید عملیات در کردستان با جنوب خیلی فرق داشت. عملیات کردستان خیلی سخت‌تر بود. البته تا کسی در این عملیات‌ها شرکت نکرده باشد، متوجه نمی‌شود من چه می‌گویم. جنوب دشمن روبه‌رو بود. ولی غرب خیلی عملیات‌هایش سخت بود. هر متر مربع در غرب آزاد می‌شد، برابر بود با ۱۰ متر در جنوب چون آزاد کردنش خیلی سخت بود. در کردستان عملیات‌ها دنبال هم بود. یعنی عملیات کربلای ۱۰ مقدمه نصر ۴ بود که یکی از فرماندهان بزرگمان به نام محمد رضا توریجی‌زاده را آنجا دست دادیم. از شهدای معروف اصفهان که بقیه‌اش همیشه شلوغ است. ایشان را ما در عملیات کربلای ۱۰ از دست دادیم. در آن مقطع هدف شهر ماووت بود و این عملیات‌ها مقدمات رسیدن به آن بود. این شهر لجستیک ارتش عراق در غرب بود. گردان ما خیلی خوب عمل کرد و ما توانستیم در کمترین زمان ممکن مأموریت را انجام دهیم. قرار بود طی پنج شب عملیات متوالی یال‌ها بگیریم، اما ما ظرف ۲۸ ساعت گرفتیم. البته عملیات سختی بود و شهدای زیادی دادیم. مجروحین را مثل جنوب نبود که آمبولانس بیاید به عقب ببرد، با قاطر می‌بایست می‌بردیم، به همین دلیل یک دسته داشتیم به نام دسته قاطرسواران که مجروحین را سوار قاطر‌ها از یال‌ها عبور می‌دادند.

یک پیچ بود به نام پیچ مرگ، اینکه می‌گویم بعد از آن بود که نیروهای مهندسی جهاد آمند در دل کوه یک جاده درست کردند تا توپوت‌ها بتوانند غذا و مهمات برای بچه‌ها ببرند. در مسیر این جاده یک پیچ بود به نام پیچ شهادت که هر جنبه‌ای از آنجا عبور می‌کرد، می‌زدند. از هر ۴-۵ ماشینی که می‌خواست رد شود، مطمئنا یکی دو تا را حتماً می‌زدند.

از این جهاث کردستان مثل جنوب نبود، چون معلوم نبود از کجا می‌زنند. یک یال را که می‌گرفتیم، یک یال دیگر دست عراقی‌ها بود و از آنجا می‌زدند. لطف خدا بود که عملیات ظرف ۱۰ روز تمام شد و شهر ماووت را گرفتیم. قبل از عملیات فکر می‌کردند گردان ما ۴۰۰ شهید بدهد اما توانستیم به تعداد ۲۰ شهید عملیات را انجام دهیم. وقتی داخل شهر ماووت شدیم، رزمنده‌ها یک حالت شعف خاصی داشتند و سختی‌ها یادشان رفت.

حسین خرازی، فرمانده لشکر امام حسین (ع) تازه شهید شده بود و سردار زاهدی به جای وی فرمانده شد. بچه‌ها وقتی سردار زاهدی را در شهر ماووت دیدند، خیلی ذوق کردند، او را در آنجا گرفته می‌بوسیدند. در پادگان شهر ماووت سلاح‌ها و تجهیزاتاتی بود که هنوز از کارتن هم در نیآورده بودند. معلوم بود برای منطقه ما یک برنامه درمزدت داشتند. باورتان نمی‌شود که در این پادگان چقدر مهمات، اسلحه، دوشکا، تفنگ، نارنجک صوتی و غیره برده بود. در نهایت عملیات سختی بود و ما نیروهای زیادی را در این منطقه از دست دادیم. شب عملیات نصر ۴ سردار زاهدی انفالوانز گرفته و تب و لرز شدیدی داشت، بیماری‌اش به حدی حاد شده بود که نمی‌توانست روی پاهایش بایستد. از دو شب قبل از عملیات ایشان تب و لرز کرده بود، همه عزا گرفته بودند که چکار خدا را در این منطقه برادری بود به نام آقای سلیمانی که ایشان با آمپول و قرص و سرم به کمک‌مان آمد. بچه‌های حفاظت اطلاعات گفتند یکی باید پیش ایشان بماند، قرعه به نام من افتاد. شدت تب ایشان به حدی بود که هر ساعت یکی دو بار بیدار می‌شد و می‌پرسید «من کجا هستم؟» آن شب هر طور بود، تا صبح بالای سرش توی سنگر بیدار بودم. یکی از هم‌زمان‌مان برادری بود به نام سعیدی، ایشان قرار نبود به خط مقدم بیاید، اما نمی‌دانم چطور از دست فرمانده گردان در رفته و به خط آمد خود. چون تک فرزند بود و پدرش هم شهید شده بود، به همین خاطر قرار نبود به عملیات بیاید، قرار بود در شهر کارخون که عقبه لشکر امام حسین (ع) بود، بماند و به کارهای خدماتی و تبلیغی بپردازد، اما نمی‌دانم چطور توانسته بود خود را به خط برساند. وقتی او را در خط دیدم، تعجب کردم و پرسیدم: تو اینجا چکار می‌کنی؟ گفت: داستان دارد فعال‌ولش کن! من آنجا دارم

شکر می‌کردم که او هنوز زنده است، چون عملیات سختی را پشت سر گذاشته بودیم. ولی وقتی دو روز بعد داشتیم برمی‌گشتم روی قاطر جنازه‌اش را دیدم، خیلی لحظات سختی را گذراندم و نگران فرمانده گردان بودم چون به مادر سعیدی قول داده بود که نمی‌فرستم. خط، با خود می‌گفتم او چه جوانی برای مادر سعیدی خواهد داشت. تا روزی که ماووت را گرفتیم زنده بود، اما نمی‌دانم کجا شهید شده بود. وقتی پیکر بی جانش را دیدم، خیلی متأثر شدم. الان هم بعد از ۳۳ سال وقتی آن صحنه جلوی چشمم ظاهر می‌شود، معصومیت بکر و خلوص بی‌مانندش جلوی چشمم قرار می‌گیرد.